

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



عضویت در خبرنامه



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



PROPOSAL

پروپوزال

مركز آموزش
پروپوزال نویسی و پایان نامه نویسی

کارگاه آنلاین
پروپوزال نویسی و پایان نامه نویسی



مركز آموزش
روش تحقیق و مقاله نویسی علوم انسانی

کارگاه آنلاین
روش تحقیق و مقاله نویسی علوم انسانی



ISI
Scopus

مركز آموزش
آشنایی با پایگاه های اطلاعات علمی بین المللی و ترکیه های جستجو

کارگاه آنلاین آشنایی با پایگاه های اطلاعات علمی بین المللی و ترکیه های جستجو

تقدیم به

فرزانه‌ای که از دیدار با سیمرخ نوشت ، استاد تقی پورنامداریان.

بازتاب میراث صوفیه در شعر شفیعی کدکنی

حجت الله بهمنی مطلق^۱

چکیده

یکی از ابعاد شعر شفیعی کدکنی برخوردار از پشتوانه‌ی فرهنگی و ادبی غنی فارسی است . بخشی از این پشتوانه‌ی فرهنگی میراث ادبی صوفیانه است . در این مقاله تاثیر و بازتاب این میراث در شعر شفیعی کدکنی در دسته‌های گه‌گانه با عنوان‌های : اقتباس مضمون ، عنوان‌های شعری ، نگاه عارفانه به طبیعت ، واژگان و اصطلاحات ، نمادهای عرفانی ، اقتباس ترکیبات ، تصاویر ، کلام عرفا در آغاز شعرها و دفترهای شعری و اسطوره‌آفرینی با شخصیت‌های عرفانی بررسی و هر کدام از نمونه‌ها با نمونه‌ی مشابه آن در متون عرفانی مقایسه شده‌است تا از این طریق هم نقش این میراث گران‌بها در تعالی شعر معاصر نموده شود و هم قدرت و توانمندی شاعر در بهره‌مندی از این گنجینه برای آفرینش و خلق اثر هنری مشخص شود . این پژوهش نشان می‌دهد که گنجینه‌ی میراث صوفیه برای شفیعی کدکنی صرفاً سرمایه‌ای نیست که بخواهد از آن هزینه کند و سخنش را بیاراید و بر غنی و اعتبار کلام خویش بیفزاید هر چند حضور این پشتوانه‌ی فرهنگی بر ارزش و اعتبار شعر می‌افزاید ، اما رابطه‌ی شعر شفیعی و این میراث فرهنگی یک رابطه‌ی دو سویه است : از طرفی آن میراث به شعر شفیعی عمق معنایی و غنای زبانی می‌بخشد و از طرفی هم آن میراث از زیر گرد و غبار تاریخ به درکشیده می‌شود و در آیینی شعر شفیعی با چهره‌ای تازه و نو رخ می‌نماید . عارفان انقلابی در شعر شفیعی به اسطوره‌های مبارزه و مقاومت در صحنه‌ی مبارزات اجتماعی ایران معاصر تبدیل می‌شوند که با بیداد مبارزه می‌کنند تا حقوق انسانی را احیا کنند و نمادهای عرفانی هم برای تبیین مفاهیم اجتماعی و انسانی به خدمت گرفته می‌شوند .

واژگان کلیدی : شعر معاصر ، شفیعی کدکنی ، میراث صوفیه ، اسطوره‌آفرینی

مقدمه

شخصیت محمدرضا شفیعی کدکنی در عرصه‌ی ادبیات معاصر از دو جنبه قابل توجه است : نخست این که استاد و پژوهشگری برجسته به‌شمار می‌آیند و آثار علمی و پژوهشی بسیار دقیق و عالمانه ایشان در زمینه‌های بلاغت ، نقد ادبی ، تصحیح متون و عرفان در قالب کتاب و مقاله برای عموم پژوهشگران حوزه‌ی علوم انسانی بویژه رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی بسیار مفید و راهگشا بوده‌است . دیگر جنبه‌ی شاعری ایشان است . وی هرچند در محافل دانشگاهی بیشتر به عنوان استاد

^۱ استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق . h.bahmanimotlagh@yahoo.com

زبان و ادب فارسی و پژوهشگر ادب و فرهنگ فارسی شناخته می‌شوند، با انتشار دوازده دفتر شعری در دو مجموعه‌ی **آیین‌های برای صداها و هزاره‌ی دوم آهوی کوهی** و چاپ شعرهای پراکنده در مجلات مختلف، یکی از بزرگان شعر معاصر در کنار نیما و اخوان و شاملو به‌شمار می‌آیند.

بدون شک مطالعات و پژوهش‌های استاد و غور و تفحص ایشان در آثار ادب و فرهنگ گذشته، در زبان و اندیشه‌ی شعری‌شان تاثیرگذار بوده و به آن حال و هوای خاص بخشیده‌است به گونه‌ای که بازتاب میراث فرهنگی و ادبی گذشته در شعرشان یکی از ویژگی‌های شاخص آن محسوب می‌شود. از آن جا که بخش عمده‌ای از پژوهش‌های استاد در حوزه‌ی ادبیات عرفانی اعم از تصحیح، نقد و ترجمه بوده‌است، این میراث گران‌بها در شعرشان بازتابی گسترده دارد. در این مقاله قرار است تاثیر و نقش ادبیات عرفانی در شعرش فیعی بررسی شود تا از این رهگذر هم به درک مفهوم شعرها کمک شود و هم وجوه زیبایی اشعار آشکار شود و همچنین معلوم شود این سرمایه‌ی فرهنگی در کوره‌ی ذهن و زبان شاعر چه تغییراتی را به خود پذیرفته و دست‌مایه‌ی چه انگیزه‌هایی شده‌است. برای این منظور شعرهای دو مجموعه‌ی **آیین‌های برای صداها و هزاره‌ی دوم آهوی کوهی** به اضافه‌ی چهل و یک شعر چاپ شده در مجله‌ی «بخارا» شماره‌ی ۷۴ مورد مطالعه قرار گرفت و پس از استخراج و طبقه‌بندی نمونه‌ها، به تبیین و تفسیر هر کدام به‌صورت جداگانه پرداختیم.

شعر شفيعی در میان صاحب‌نظران و منتقدان شعر فارسی بویژه دانشگاهیان با استقبال چشم‌گیری روبرو شده و به تبع آن نقدهای دقیق و عالمانه‌ای هم بر آن نوشته شده‌است. درباره‌ی موضوع این مقاله، پژوهش خاصی صورت نگرفته‌است تنها پورنامداریان (۱۳۸۷: ۱۶۴-۱۷۱) در بخشی از مقاله‌شان که به بررسی جلوه‌های حضور میراث ادبی و فرهنگی و تاریخی و اساطیری در شعر شفيعی پرداخته‌اند، به دو سه مورد از میراث ادب عرفانی اشاره‌ای گذرا کرده‌اند. از جمله مصراع «اقلیم هشتمین ملکوت همین زمین» را برگرفته از عالم مثل معلقه‌ی سهروردی، مصراع «مردی ست می‌سراید خورشید در گلویش» را یادآور داستان یکی از شوریدگان مصیبت‌نامه‌ی عطار و شعر «در من و بر من» را یادآور تمثیلی از **مثنوی** مولوی دانسته‌اند. همچنین بشردوست (۱۳۸۶: ۲۲۱ و ۲۲۲) مضمون شعر «در کجای فصل؟» را همخوان با حکایتی از دفتر چهارم مثنوی می‌داند که در آن استری با شتری مکالمه کرده و می‌گوید چرا من موقع حرکت بسیار می‌افتم ولی تو کمتر می‌لغزی و می‌افتی. شتر مانند پاسخ صنوبر در شعر «در کجای فصل»، می‌گوید: «سر بلند من دو چشم من بلند / بینش عالی امانست از گزند / از سر که من بینم پای کوه / هر گو و هموار را من توه توه». اینک یافته‌های مقاله در دسته‌های نه‌گانه ارائه می‌شود:

۱- اقتباس مضمون

۱-۱- در خود بطلب هرآنچه خواهی

در شعر «قطب نما» خطاب به مخاطبی که برای یافتن راه و راهنما شمال و جنوب را می‌جوید، می‌گوید هرچه می‌خواهی و می‌جویی در دل توست: «سزای همچو تویی چیست غیر درماندن/ به هر که بود و به هر جا که بود و هر چه که بود / رجوع کردی الا دلت که قطب‌نماست» (هزاره: ۱۶۲) که متأثر از رباعی زیر است:

ای نسخه‌ی نامه‌ی الهی که تویی وی آینه‌ی جمال شاهی که تویی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۳)

البته این مضمون در منابع عرفانی دیگر از جمله مصیبت‌نامه هم به گونه‌ای مطرح شده‌است. در مصیبت‌نامه هم سالک فکرت پس از رجوع به فرشتگان و بعضی موجودات و پیامبران، سرانجام به حضرت محمد(ص) مراجعه می‌کند، پیامبر به او می‌فرماید:

لیک راه تو در این منزل شدن
 نیست الا در درون دل شدن (عطارنیشابوری، ۱۳۸۶: ۳۹۸)
 در بخشی از شعر «دیباچه» نیز به همین مضمون اشاره می‌کنند و می‌گویند با شناخت خود دریافتم که تمام جاده‌ها از
 خودم شروع می‌شود: «وقتی حضور خود را دریافتم / دیدم تمام جاده‌ها از من / آغاز می‌شود» (آیین: ۴۴۶)
 همچنین در شعر «سطح/اول» به مضمون همین رباعی پرداخته و می‌گوید آنچه را تو در انتظارش هستی خودت هستی: «
 بر من این لحظه وحی آمد از صبح / کان که بودی تو در انتظارش / جز تو خود هیچ کس نیست، باری / دیگران گر ندانند
 این را / بی‌گمان دیده‌ی بازشان نیست.» (آیین: ۴۷۱)

۱-۲- این مضمون که «عشق مایه‌ی سرسبزی است» در بخش زیر از شعر کیمیای عشق سبزی: «جای بذر مرگ و برگ
 خونی خزان / کیمیای عشق، صبح و سبزه آفریده‌است / خنده‌های کودکان و باغ مدرسه / کیمیای عشق سرخ را بین /
 هیچ کس گمان نداشت این.» (آیین: ۴۷۷) می‌تواند متأثر از بیت‌های زیر از غزلیات شمس باشد:

عشق چو بگشاد رخت سبز شود هر درخت
 برگ جوان بر دمد هر نفس از شاخ پیر (مولوی، ۱۳۸۵: ۴۴۵)

عشق بود دلستان پرورش دوستان
 شیر و شکفته کند باغ تو را چون شجر (مولوی، ۱۳۸۵: ۴۴۶)

۱-۳- تعبیر خورشید در گلوی کسی بودن یا رفتن در بیت زیر:
 مردی است می‌سراید خورشید در گلویش
 تیر تبار تهمت هر سو روان به سویش (هزاره: ۱۲۶)

متأثر است از حکایت مجنونی در مصیبت‌نامه‌ی عطار که بسیار رنجور بوده و تنی چو نال و زبانی بی‌ناله و سینه‌ای پرسوز
 داشته‌است و نور از چهره‌اش به گردون می‌رسیده، از او می‌پرسند علت جنونت چیست؟

گفت: یک روزی درآمد آفتاب
 در گلویم رفت و من گشتم خراب

خویشتن را کرده‌ام زان روز گم
 گم شود هر دو جهان زان سوز گم

(عطارنیشابوری، ۱۳۸۶: ۳۶۳)

۱-۴- حبه‌القلب
 شعر «حبه‌القلب» که در مجله‌ی بخارا به چاپ رسیده، طبق نظر خود استاد (۱۳۹۰: ۲۴ و ۲۵) متأثر از تعبیر
 حبه‌القلب رایج در تصوف است: «کاش می‌شد که روزی دلم را / مثل بذری بکارم که / فردا / بارور گردد و نسل عشاق / از
 محیط زمین برنیفتد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۸)

در متون مختلف عرفانی این تعبیر آمده‌است. قشیری می‌گوید: «حبه‌القلب آن بود که قوام دل بدو بود» (۱۳۷۵: ۵۵۸)
 هجویری می‌گوید: «صفای سویدای دل را حبه‌القلب گویند» (۱۳۸۴: ۴۴۸) نجم‌الدین رازی در مرصادالعباد برای دل
 هفت طور قائل است و طور پنجم را حبه‌القلب می‌خواند و می‌گوید: «طور پنجم را حبه‌القلب گویند که معدن محبت
 حضرت الوهیت است و خاصان راست که محبت هیچ مخلوق را در او گنج نیست» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۴: ۱۹۶)

۱-۵- زمرّد و اژدها
 شفیی در تصویر دو بیت زیر که سکوت را اژدهایی دانسته که دهانش دوزخ است و زمرّد گفتار سبز را دافع اژدها:

در سکوت اژدهایی خفته است
 که دهانش دوزخ این لحظه‌هاست

کن خموش این دوزخ از گفتار سبز
 کان زمرّد دافع این اژدهاست (آیین: ۱۹)

متأثر از دو بیت زیر از مولوی است:

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست
 کو به دریاها نگردد کم و کاست (مولوی، ۱۳۸۰: ۱: ۶۵)

گر اژدهاست در ره عشق است چون زمرّد
 از برق این زمرّد هان دفع اژدها کن (مولوی، ۱۳۸۵: ۱۳۸۵: ۷۶۴)

۱-۶- نور سیاه ابلیس

در «معراج‌نامه» پس از آن که مرغ ارغوانی شاعر را می‌خورد و با خود می‌برد و «در ساحت غیاب خود و خویش» ره‌ایش می‌کند، بهشتیان و دوزخیان را مشاهده می‌کند و می‌بیند که: «نور سیاه ابلیس / می‌تافت آن چنان که فروغ فرشتگان / بی‌رنگ می‌شد آن‌جا در هفت آسمان» (آیینه: ۳۹۹)

شفیعی در این بند از معراج‌نامه تحت تاثیر اندیشه‌ی ابلیس‌ستایی صوفیان، ابلیس را از فرشتگان برتر می‌بیند. البته او در این شعر به مسائل سیاسی و اجتماعی زمانه‌اش اشاره دارد و می‌توان نور سیاه ابلیس را نماد استبداد پهلوی و فرشتگان را نماد روشنفکران دانست. ستایش و تقدیس ابلیس در میان صوفیان و شاعران عارف رایج بوده‌است. خود استاد شفیعی حلاج را مؤسس نظریه‌ی تقدیس ابلیس و عین‌القضات را گسترش‌دهنده و مفسر بی‌همتای این اندیشه می‌داند (نیکلسون، ۱۳۸۲: ۱۵۸). عین‌القضات از زبان حلاج درباره‌ی ابلیس می‌گوید: «ما صَحَّتْ الْفِتْوَةُ لِأَحَدٍ إِلَّا لِأَحْمَدٍ - صلعم - و لِابْلِيسِ» (۱۳۸۶: ۲۸۴) همچنین شفیعی ترکیب نور سیاه را از صوفیه گرفته‌است. عین‌القضات می‌گوید: «دریغاً مگر که نور سیاه بر تو بالای عرش عرضه نکرده‌اند، آن نور ابلیس است که از آن زلف این شاهد عبارت کرده‌اند و نسبت با نور الهی ظلمت خوانند و اگر نه نور است» (۱۳۸۳: ۱۱۸)

۷-۱- قماربازیِ عاشق
قماربازیِ عاشق و باخت همه‌ی دارایی‌اش و باز هم قماری دیگر در سر داشتن مضمونی است که شفیعی از بیتی از مولوی گرفته‌است: «تو پاکبازترین عاشقی درین آفاق / چه جای آن که درین راه تسلیمت شنوی / قماربازیِ عاشقی که باخت هر چه که داشت / و جز هوای قماری دگر نماندش هیچ.» (آیینه: ۴۱۶)

خنک آن قمار بازی که بباخت آنچه بودش
بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر (مولوی، ۱۳۸۵: ۴۲۹)

۸-۱- در من و بر من
شفیعی در شعر «در من و بر من» (هزاره: ۴۲۹ و ۴۳۰) برای هستی دو سوی در نظر می‌گیرد نیمی از آن در درون خود که بهارانی پر از باغ و آفاقی پر باران است، روشن اندر روشن و آفاق در اشراق دارد و نیمه‌ای دیگر «بر من» و بیرون که زبان چاک چاک خاک و چشمان کوپر کور تباران است. سرانجام نمی‌داند که باید «در ظلام ظالم بر من / یا در آن آفاق پر اشراق / روشن در من» زندگی کند. مضمون این شعر یادآور تمثیلی از مثنوی مولوی است (پورنامداریان، ۱۳۸۷: ۱۶۹) با عنوان «قصه‌ی صوفی که در میان گلستان سر به زانو مراقب بود یارانش گفتند سر برآور تفرج کن بر گلستان و ریاحین و مرغان و آثار رحمه الله تعالی» در این قصه صوفی در میان باغی سر بر زانو می‌نهد. فضولی می‌گوید چرا می‌خواهی به درختان و آثار و خضر بنگر و آثار رحمت را ببین. صوفی می‌گوید آثار رحمت در دل است و آنچه در بیرون است آثار آن است. (مولوی، ۱۳۸۰، ۲: ۶۰۱)

گفت آثارش دلست ای بوالهوس
باغ‌ها و سبزه‌ها در عین جان
آن برون آثار آثارست و بس
بر برون عکسش چو در آب روان (مولوی، ۱۳۸۰، ۲: ۶۰۱)

۹-۱- کیبوتر روح

در شعر «کیبوتر»، چاپ شده در مجله‌ی بخارا شماره‌ی ۷۴، که در آغاز آن مصراع «هَبَطَتِ الْيَكُ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ» از قصیده‌ی عینی‌ی ابن سینا نوشته شده‌است، شفیعی کیبوتر را استعاره برای روح به کار می‌برد و با لحنی حسرت‌آمیز از گرفتاری روح در قالب تن می‌گوید و سپس با طرح پرسش‌های فلسفی از روح می‌پرسد «آیا تو راستی ز برون آمدی، بدین زندان سُرّای جسم و نگهبان تو منم؟ / یا مثل جوجه‌های قناری، درین قفس، / زادی و در مخیله زندان تو منم / بیرون این قَفَسِ نَفْسِی زندگیت هست؟ / یا مایه‌ی حیاتِ تو و جانِ تو منم؟ / آیا تویی که مایه و میزان هستی / یا در نهاد، مایه و میزان تو منم؟ / بر خوانِ زندگانی مهمانِ من تویی / یا ریزه‌خوارِ سفره و مهمانِ تو منم؟»

هر چند تشبیه روح به پرنده در ادبیات عرفانی بویژه در رسالات الطیور سابقه‌ی دیرینه دارد اما شفיעی در این شعر با تاسی به ابن سینا که « ورقاء » را برای روح استعاره آورده و می‌گوید: « هَبَطَتِ الْيَكُ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ / ورقاءُ ذاتُ تعزُّزٍ و تمَنَعٍ »، کبوتر را برای روح استعاره می‌آورد.

۱-۱- درخت هستی

در شعر « درخت هستی » (هزاره: ۴۰۵) هستی در هیئت درختی تصویر شده‌است که «... بالنده بالا / از این جا که ما تا سرود و ترانه / سوی بی‌سویی شاخ و برگش / بر او رُسته بسیار و بسیارترها جوانه» و « یکی شاخ از آن / همین آسمان‌های آبی / بر آن کهکشانشانها و انبوه اندوهوار سبحی ». جهان نهان انسان نیز درختی است که اگر در آن تأمل شود در هر شاخ آن « بسی میوه با طعم غیب و غرایب / گس حیرت و میخوش آرزوهاست » این درخت هستی « ز یک سوی می‌ریزدش برگ در درّه‌ی مرگ / و از دیگران سوش ، رویان / از این جا که ما تا سرود و ترانه ». هر چند ممکن است در متون مختلف رد پای از تصویر درخت هستی یافت شود اما یکی از متون عرفانی که هستی را در صورت درخت تصویر کرده و به نظر می‌رسد با تصویر این شعر مرتبط باشد، کتاب *الانسان الکامل* عزیزالدین نسفی است. وی در رساله‌ی بیستم این کتاب تحت عنوان سخن اهل وحدت در بیان عالم، همه‌ی هستی را به درختی مانند می‌کند و می‌گوید: « تمام موجودات یک درخت است و فلک اوّل که فلک الافلاک است محیط موجودات است، و ساده و بی‌نقش است، زمین این درخت است و فلک دوّم که فلک ثابثات است بیخ این درخت است و هفت آسمان که هر یک کوبی سیاره دارند، ساق این درخت است ... و عناصر و طبایع چهارگانه شاخ‌های این درخت اند و معدن و نبات و حیوان برگ و گل و میوه‌ی این درخت اند ». (عزیزالدین نسفی، ۱۳۸۶: ۲۸۰)

۲- عنوان شعرها

عنوان یازده شعر در دو مجموعه شعری شفיעی برگرفته از واژگان و اصطلاحات و نام آثار عرفانی است. شفיעی این واژه‌ها را با همان مفاهیم رایج در ادب عرفانی به کار نبرده‌است، بلکه با توجه به این که معمولاً محتوای اشعار موضوعات سیاسی و اجتماعی و انسانی است، آن‌ها را به عنوان نمادی برای تبیین این مفاهیم به کار می‌برد. شعرها عبارتند از:

۱-۲- بار امانت (آئینه: ۵۰۷)

این ترکیب که برگرفته از آیه‌ی شریفه‌ی *إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ اشفقنَ مِنهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا* (احزاب/۵۴) است و در نظر عرفا به عشق، معرفت، شریعت، عقل و اختیار تعبیر شده‌است (پورنامداریان، الف، ۱۳۸۲: ۴۵)، در شعر شفיעی این امانت گریه‌ها، قهقهه‌ها، چهچه‌ی گنجشکان و نعره‌های حلاج است که به آسمان برشده‌است و می‌پرسد که آیا روزی آسمان این امانت پس خواهد داد؟

آن صداها به کجا رفت، صداها بلند / گریه‌ها، قهقهه‌ها / آن امانت‌ها را / آسمان آیا پس خواهد داد؟ / پس چرا حافظ گفت / آسمان بار امانت نتوانست کشید / نعره‌های حلاج / بر سر چوبه‌ی دار / به کجا رفت کجا؟ / به کجا می‌رود آه / چهچه گنجشک بر ساقه‌ی باد / آسمان آیا / این امانت‌ها را / باز پس خواهد داد؟

۲-۲- قصه الغربة الغربیه (آئینه: ۴۵۷)

عنوان این شعر نام یکی از داستان‌های تمثیلی شهاب‌الدین سهروردی است که در آن با بیانی رویاگونه سقوط انسان به عالم ماده و سفر او برای دیدار با پدر نورانی خویش گزارش شده‌است. در این سیر و سلوک جان به غربت افتاده‌ای که از اصل نوری خویش دور مانده به شوق پیوستن به آن به پرواز درمی‌آید تا به دریاها نوری بییوندد.

شفיעی در این شعر با زبانی نمادین به آوارگی آزادگانی دور از وطن و در غربت اشاره می‌کند که امیدوارند با انقراض سلسله‌ی سرمای استبداد، باغ مومیایی وطن بیدار شود و آن گاه چکاوک آواره، حزن درخت‌ها را در چشمه‌سار

سحر سرودش بشوید. «گفتم / با انقراض سلسله‌ی سرما / این باغ مومیایی بیدار می‌شود / وانگاه آن چکاوک آواره / حزن درخت‌ها را / در چشمه‌سار سحر سرودش خواهد شست.»

۳-۲- منطق‌الطیر (آئینه : ۴۴۷)

«منطق‌الطیر» نام منظومه‌ی عرفانی مشهور فریدالدین عطار نیشابوری ، عنوان شعری است از شفیعی کدکنی که در آن به توصیف آوازخوانی یک‌ریز روز و شب پرندگان در باغ پرداخته‌است .

۴-۲- خضر راه (آئینه : ۴۸)

«خضر» در ادبیات عرفانی نماد راهنما و مرشد کامل است که سالک را در طی مراحل سلوک هدایت می‌کند . شفیعی آن را عنوان غزلی متمایل به سبک هندی قرار داده که در آن دل برای رسیدن به مقصد از «جنون» به عنوان خضر و مرشد کامل کمک می‌گیرد .

۵-۲- بیابان طلب (آئینه : ۵۰)

طلب اولین مرحله از مراحل هفتگانه‌ی سیر و سلوک عرفانی است که عطار از آن با عنوان وادی طلب یاد می‌کند: «چون فرودآبی به وادی طلب / پیشت آید هر زمانی صد تعب» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۳: ۳۸۹) شفیعی آن را برای عنوان غزلی با رنگ و بوی عرفانی انتخاب کرده و مضامینی عارفانه مانند : یافتن معشوق در گم کردن خویش ، استغنا و چشم‌پوشی از دنیا و یافتن جهانی بی‌کران در دل صافی و بی‌آرزو را در آن مطرح کرده‌است.

۶-۲- معراج فنا (آئینه : ۷۸)

فنا که هفتمین و آخرین مرحله‌ی سیر و سلوک است ، عنوان غزلی عاشقانه شده‌است که در آن اصطلاحات عرفانی دیگری هم مانند : طلب ، سیر مقامات و خضر دیده می‌شود.

۷-۲- دژ هوش‌ریا (هزاره : ۴۳۶)

این عنوان که برگرفته از قصه‌ی شاهزادگان و قلعه‌ی ذات‌الصُّور در دفتر ششم مثنوی است که مولوی آن قلعه را دژ هوش‌ریا می‌خواند : غیر آن یک قلعه نامش هُش‌ریا / تنگ آرد بر کُله داران قبا (مولوی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۰۵۶) شفیعی از آن به عنوان استعاره‌ای برای دنیا استفاده کرده که در آن همه‌ی توان و توش و هوشش را از دست داده‌است و پس از آن در این کهنه دژ هوش‌ریا در مانده‌است : «زان روز که آن مجری و آن مجمره را برد / درمانده در این کهنه دژ هوش‌ریا»

۸-۲- زنده‌ی بیدار (هزاره : ۳۱۴)

این عنوان شعری برگرفته از عنوان داستان تمثیلی حَیّ بن یقظان اثر ابن سیناست به زبان عربی که قهرمان آن جبرئیل یا عقل فعال در هیئت پیری جوان به نام زنده پسر بیدار راهنمای راوی داستان می‌شود. زنده‌ی بیدار عنوان ترجمه‌ی فارسی این کتاب است . شفیعی در شعر زنده‌ی بیدار به توصیف و تجلیل شخصیت فرهنگی ساختارشکنی پرداخته‌است که تنها با سایه‌اش سوی بی‌سوپی در مدار بی‌قراری و سلک بی‌راهی ره می‌سپارد و در جستجوی گم شدن از خویش نظمی تازه را در عرصه‌ی ایمان می‌آزماید.

۹-۲- سیمرغ (هزاره : ۱۵۶)

سیمرغ در ادبیات عرفانی نماد حضرت حق یا به تعبیری جبرئیل یا عقل فعال (پورنامداریان، ب، ۱۳۸۲: ۷۸) است . در منطق‌الطیر جایگاهش کوه قاف است و پرندگان برای دیدار با او رنج و دشواری‌های زیادی را تحمل می‌کنند . در شعر شفیعی سیمرغ نماد فریبندگی است ، چیزی شبیه سراب . پرندگان آرزوی آمدنش را دارند تا در سایه‌اش به سعادت برسند اما وقتی می‌آید قحطی تنگی به سرای می‌آرد و همه آرزو می‌کنند روزی به قاف برگردد . ظاهراً در این شعر شفیعی به حوادث سیاسی- اجتماعی پس از مشروطه و شکست و ناکامی بعضی مبارزات مردم اشاره دارد.

۲-۱۰- شطح اول (آئینه : ۴۷۰) ، شطح دوم (آئینه:۴۷۲)

شطح در عرفان عباراتی است که صوفیان در حال وجد و غلبه‌ی شهود حق بر زبان رانند بطوری که جز خدای در آن هنگام چیزی نبینند. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل شطح)

۲-۱۱- اشراق (آئینه : ۴۷۸)

اشراق در لغت به معنی تابان گشتن ، روشن شدن ، روشن کردن و تابش است . همچنین نام فلسفه‌ای که بر اساس حکمت افلاطونی و نوافلاطونی و حکمت رایج در ایران بنا شده و راه رسیدن به حقایق را کشف و شهود می‌داند که مروج آن شیخ شهاب الدین سهروردی بود (معین ، ۱۳۷۱:ذیل اشراق) شفیی آن را برای عنوان شعری انتخاب کرده در وصف طبیعت و فرارسیدن بهار که در آن بوته‌ها و علف‌های کوتاه که از سدر و صنوبر به قلب زمین نزدیک‌ترند ، آوای گام بهار را زودتر می‌شنوند.

۳- کلام عرفا در صدر شعرها و دفترهای شعری

شفیی در آغاز بعضی دفترها و نیز بعضی شعرها ابیاتی یا عباراتی از متون عرفانی یا شاعران عارف نقل کرده است . آوردن این بیت‌ها و عبارات به شیوه‌ی شگرد بدیعی براعت استهلال ، محتوای آن دفتر شعری و یا آن شعر خاص را در ذهن خواننده تداعی می‌کند و پیشاپیش ذهن او را برای درک و دریافت بهتر شعر آماده می‌کند.

۳-۱- در آغاز دفتر *از زبان برگ* (آئینه : ۱۵۵) دو بیت زیر از مثنوی مولوی آمده‌است:

این درختان اند همچون خاکیان / دست‌ها بر کرده‌اند از خاکدان

با زبان برگ و با دست دراز / از ضمیر خاک می‌گویند راز (مولوی ، ۱۳۸۰ ، ۱ : ۹۲)

مضمون این دو بیت هم با عنوان این دفتر « از زبان برگ » تناسب دارد و هم با شعرهای این دفتر که بیشتر آن‌ها یا توصیف شاعرانه‌ی طبیعت است یا این که عناصر طبیعت به عنوان نمادی برای موضوعات اجتماعی و یا اندیشه‌های فلسفی به کار گرفته شده‌اند ، مانند : *سفرنامه‌ی باران ، گل‌های زندان ، با آب ، کوچ بنفشه‌ها ، چشم روشنی صبح ، درخت روشنایی ، در شمیم صبح ، مرثیه‌ی درخت ، برگ از زبان باد ، تنهایی ارغوان ، در حضور باد ، برای باران ، مزامیر گل داوودی ، میان جنگل و آتش .* حتی بعضی شعرها که در عنوانشان عنصر طبیعت دیده نمی‌شود ، در محتوایشان عناصر طبیعت حضور دارد ، مانند : *راستی آیا و از دور در آئینه .*

۳-۲- بر بالای شعر « *نماز خوف* » بیت زیر از غزلیات شمس نوشته شده است:

هین که دجال بیامد بگشا راه مسیح / هین که شد روز قیامت بزن آن ناقورم (مولوی، ۱۳۸۵، ۶۱۷)

خواندن این بیت در صدر شعر ذهن مخاطب را به محتوای شعر رهنمون می‌شود . همچنان که در این بیت مولوی به فرارسیدن قیامت و خروج دجال و ظهور مسیح و نواختن ناقور اشاره دارد ، در شعر *نماز خوف* هم به نشانه‌های قیامت مانند : ظهور ستاره‌ی دنباله دار از شرق ، طلوع صبح‌دمان خروج دجال و همراه شدن گروهی با او اشاره شده‌است.

۳-۳- در آغاز شعر « *این کیمیای هستی* » (آئینه : ۳۴۱) مصراع « *کیمیا داری که تبدیلیش کنی* » از دفتر اول *مثنوی* نقل شده‌است . این شعر خطاب به مولوی سروده‌شده و شاعر می‌گوید : « *با واژه‌های تو/ من مرگ را محاصره کردم / در لحظه*

ای که از شش سو می‌آمد » و نیز شاعر را با چراغ حروفش بدان سوی ملکوت زمین برده‌است. (آئینه : ۳۴۲ و ۳۴۱)

۳-۴- در آغاز دفتر در کوچه باغ‌های نیشابور (آئینه : ۲۳۷) عبارات زیر از عین‌القضات همدانی نقل شده‌است:

نبینی که دست را و قلم را تهمت کاتبی هست و از مقصود خبر نه . و کاغذ را تهمت مکتوب فیهی و علیهی نصیب باشد ، ولیکن هیهات هیهات ، هر کاتب که نه دل بود بی‌خبر است و هر مکتوب‌الیه که نه دل است ، همچنین. (عین‌القضات همدانی، ۱۳۶۲، ۱ : ۲۷۶)

۳-۵- در آغاز دفتر « از بودن و سرودن » (آیینہ : ۳۸۳) بیت زیر از مثنوی آمده است:

گفت درختی به باد چند وزی باد گفت: باد بهاری کند گرچه تو پژمرده ای (مولوی، ۱۳۸۵: ۱۱۱۷)

۳-۶- در آغاز شعر « از پشت این دیوار » (آیینہ : ۲۲۹) بیت زیر از غزلیات شمس آمده است:

این سوکشان سوی خوشان و آن سوکشان با ناخوشان / یا بگذرد یا بشکند کشتی در این گردابها (مولوی، ۱۳۸۵: ۵۰)
 ۳-۷- در آغاز شعر « مناجات » (آیینہ: ۳۳۴) مصراع « فاصرفِ الخاطرِ عن ظاهرها » از قول ابن عربی نقل شده است. صورت کامل بیت چنین است: فاصرفِ الخاطرِ عن ظاهرها / و اطلب الباطن حتی تعلمنا (محمی الدین بن عربی، ۱۳۸۱ / ۱۹۶۱: ۱۱) ابن عربی در تبیین رمزی بودن زبان عرفا و تاویل پذیری آن می گوید: خاطر از ظاهر آن باز گردان و معنی را از باطن آن طلب کن تا بفهمی.

۴- نگاه عارفانه به طبیعت

شفیعی در بعضی شعرها به پدیده های طبیعت نگاه عارفانه دارد. سرو را در هیات عارفی توصیف می کند، گل آفتاب گردان را در حال نماز، نیلوفر را شکرگزار، گنجشک و شیار را دعاگوی می بیند.

۴-۱- از سبز تا سبز (هزاره : ۴۶۸)

در این شعر سرو با واژگان و اصطلاحات عرفانی در هیات عارفی توصیف شده است که در سیر و سلوک و صاحب حال و وقت است. اهل سکر سحرگامی و اشراق ازلی است. دعوی انالهی مناسب اوست که به مقام صبر نزدیک شده و خرقه ی برف و دلق زر خورشید بر دوش دارد. با باد در جوش سماع سبز است و دائماً از خویش به خویش در سفر است:

ای سرو که با این صبح سبزی و ستری داری / از سبز به سبز این سان در خود سفری داری
 در سیر و سلوک سبز، ای عارف وقت خویش / رقصی و چه مستانه حال دگری داری

۴-۲- از چشم دیوار (هزاره : ۲۹۱)

در این شعر پدیده های طبیعت مانند: ستاره، شقایق، جگن، گیاه، درخت و کبوتر و خروس با صفت «منزه» توصیف شده اند. کاربرد این صفت برای این پدیده ها نتیجه ی نوعی نگاه عرفانی به آنهاست: «منزه است ستاره، منزه است خروس/ منزه است شقایق، منزه است جگن/ منزه است کبوتر، تمام تن پرواز.../ منزه است گیاهی که می زهد از خاک» (هزاره: ۲۹۱ و ۲۹۲)

۴-۳- حضور (هزاره : ۲۷۲)

در این شعر گنجشک و سار با آواز خوانی شان دعاگوی کیمیاکاری بهار می شوند: «چه کیمیاکاری است/ که خاک و خارا و خار / بدل به زر می شود / صدای گنجشک و سار / دعای این کیمیاست.»

۴-۴- سیمای صبح (هزاره: ۳۶۸)

در این شعر که به توصیف صبحگاه طبیعت اختصاص دارد، نیلوفر به صورت شخصی تصویر می شود که از میان تالاب شاد و شکفته به جانب خورشید قد می کشد و شکرگزاری می کند: «سنباب جفت می زند از جوی / نیلوفر از میانه ی تالاب / قد می کشد به جانب خورشید/ شاد و شکفته شکرگزاران / آبش به سینه می رسد و نیز...»

۴-۵- گل آفتاب گردان (هزاره : ۲۶۷)

گل آفتاب گردان نماز می خواند و دلش قبله یاب اوست: «گل آفتاب گردان و نماز آفتابش / به شب و به ابر و ظلمت/ نشود دمی بر او گم / دل اوست قبله یابش.»

۴-۶- در سلوک صبح (هزاره: ۲۷۷)

«در سلوک صبح» عنوان شعری است در توصیف صبحدم و آوازخوانی پرندگان در باغ. هرچند در این شعر صبح و پرندگان باغ عارفانه توصیف نشده‌اند، اما کاربرد واژه‌ی «سلوک» در عنوان شعر و ارائه‌ی تصویر صبح در هیات یک سالک در این عنوان، نشان دهنده‌ی نگاهی عارفانه به آن است.

۵- کاربرد نمادهای عرفانی

شفیعی بعضی نمادهای عرفانی را به عنوان نماد اجتماعی و گاهی هم طنزآمیز استفاده می‌کند. از آن جمله به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۵-۱- ققنوس: بنا به گزارش عطار ققنوس پرنده‌ای است با منقار دراز با سوراخ‌های متعدد که از هر سوراخ آن آوازی بر می‌آید و آوازش همه‌ی موجودات را بی‌قرار می‌کند. چون مرگش فرارسد هیزم فراهم می‌آورد و با برهم‌زدن بال‌هایش آتش به هیزم‌ها می‌اندازد و خودش در آن میان بسوزد تا این که از خاکسترش ققنس بچه سر برآورد. (عطار نیشابوری، ۱۳۸۳: ۳۳۶ و ۳۳۷) شفیعی در شعر «پرسش» (آیین: ۲۸۰) ققنوس را به عنوان نماد مردن برای زندگی دوباره برای افراد مبارز و انقلابی به کار برده‌است که مردن و جان باختنشان، برعکس ققنوس عطار، باعث بیداری و زندگی جامعه نمی‌شود چرا که «گل‌های گرمسیری خونین را / در سردسیر این باغ / بیهوده کاشتند / آب و هوای این شهر / زین سرخ‌بوته هیچ نمی‌پرورد»

همچنین در شعر «صدای بال ققنوسان»، ققنوس نماد مردن در آرزوی زادن دیگر است: «شنیدی یا نه آن آواز خونین را / نه آواز پر جبرئیل / صدای بال ققنوسان صحراهای شبگیر است / که بال‌افشان مرگی دیگر، اندر آرزوی زاندی دیگر / حریق دودناک افروخته در این شب تاریک / در آن سوی بهار و آن سوی پاییز / نه چندان دور / همین نزدیک» (آیین: ۲۴۵)

در شعر «حتی نسیم را» ققنوس به عنوان نمادی به کار رفته‌است که مرگش یا خاکسترش زندگی‌بخش است: «ای خضر سرخ پوش صحاری / خاکستر خجسته‌ی ققنوسی را / بر این گروه مرده بیفشان» (آیین: ۲۹۴)

۵-۲- سیمرغ: در عرفان نماد حضرت حق یا به تعبیری جبرئیل یا عقل فعال (پورنامداریان، ب، ۱۳۸۲: ۷۸) است. در منطلق الطیر مرغان مشتاق دیدار اویند و برای رسیدن به او دشواری‌ها و رنج‌های زیادی را تحمل می‌کنند اما شفیعی در شعر «سیمرغ» (هزاره: ۱۵۶) آن را به عنوان نماد فریبندگی معرفی می‌کند که همه‌ی مرغان و مردمان آرزو دارند تا در سایه‌اش به سعادت برسند اما وقتی می‌آید قحطی و بی‌برگی و تنگی به سرای می‌آورد، زندگی را بر مرغان تنگ می‌کند بنابراین همه آرزو می‌کنند: «آن روز چه روزی باشد / که دگر باره سوی قاف برآید سیمرغ» (هزاره: ۱۵۷)

همچنین در شعر «پرسش» آن را به عنوان نماد خوشبختی و سعادت که آرزوی همگان است به کار برده‌است: «پرسیدم از صبح و پاسخ نیامد: / وقتی که این کرکس هفتمین را / دور زمان روز عمرش سرآرد / سیمرغ از افسانه بیرون پرد سوی تاریخ، آیا؟» (هزاره: ۱۸۶)

۵-۳- خضر: خضر نزد صوفیه سبز پوش و راهنما و مرشد است. «برخورداری پیران و مشایخ صوفیه از علم لدنی همانند خضر از یک سو، و راهنمایی و دستگیری آنان از مریدان و نجات آنان از گمراهان به همان گونه که خضر نیز راهنما و نجات‌دهنده‌ی گمشدگان است از سوی دیگر شخصیت پیران و مشایخ صوفیه را مشابه شخصیت خضر کرده‌است» (پورنامداریان، ۱۳۸۵: ۲۸۷) شفیعی در شعر «حتی نسیم را» خضر را که استعاره از یک انقلابی و مبارز است، سرخ‌پوش معرفی می‌کند: «ای خضر سرخ‌پوش صحاری / خاکستر خجسته‌ی ققنوس را / بر این گروه مرده بیفشان» (آیین: ۲۹۴)

۶- تضمین بیت یا مصراع و اقتباس ترکیبات

یکی دیگر از جلوه‌های میراث ادب عرفانی در شعر شفیعی تضمین بیت یا مصراع‌ی از شعرهای عرفانی است که خیلی زیبا و بجا در دل شعر جای داده شده‌است و نیز کاربرد ترکیبات و انتخاب وزن و قافیه و ردیف‌هایی که نشان دهنده‌ی تاثیرپذیری شاعر از شعرهای عرفانی است. از جمله :

۱-۶- میوه‌ای شیرین تر از تو کی دهد / باغ سبز عشق کو بی‌منتهاست (آئینه: ۱۸)

مصراع دوم تضمین مصراع اول بیت زیر از **مثنوی** است:

باغ سبز عشق کو بی‌منتهاست / جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست (مولوی، ۱۳۸۰، ۱: ۸۳)

۲-۶- بیداری زمان را / با من بخوان به فریاد / و مرد خواب و خفتی / رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن (آئینه: ۲۵۳)

آخرین مصراع تضمین مصراع نخستین بیت زیر از غزلیات شمس است :

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن / ترک من خراب شبگرد مبتلا کن (مولوی، ۱۳۸۵، ۱: ۷۶۴)

۳-۶- اقتباس ترکیب

ترکیب «حرف و صوت» در این بخش از شعر معراج‌نامه «آن‌گه مرا رها کرد / در ساحت غیاب خود و خویش / آن سوی حرف و صوت ، در آن سوی بی‌نشان.» (آئینه: ۳۹۸) از بیت زیر از **مثنوی** اقتباس شده است:

حرف و صوت و گفت را برهم زخم / تا که بی این هر سه با تو دم زخم (مولوی، ۱۳۸۰، ۱: ۸۱)

و عبارت «سمرقند چو قند» در شعر هزاره‌ی دوم آهوی کوهی «تا کجا می‌برد آن نقش به دیوار مرا / تا درودی به سمرقند چو قند» (هزاره: ۱۹) از بیت زیر از داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک در **مثنوی** اقتباس شده است:

نبض او بر حال خود بد بی‌گزند / تا بپرسید از سمرقند چو قند (مولوی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۲)

همچنین ترکیب رندان تشنه‌لب در قطعه شعر «مستان نیم‌شب را / رندان تشنه‌لب را / بار دگر به فریاد / در کوچه‌ها صدا کن» (آئینه: ۲۵۰) اقتباس از بیت زیر از حافظ است:

رندان تشنه‌لب را آبی نمی‌دهد کس / گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت (حافظ، ۱۳۷۷: ۱۴۳)

۴-۶- استقبال : شفیعی در غزلی که با مطلع : از کنار من افسرده‌ی تنها تو مرو / دیگران گر همه رفتند خدا را تو مرو (آئینه: ۵۶) شروع می‌شود ، به استقبال غزلی از مولوی با مطلع زیر رفته و در وزن و ردیف با آن هماهنگ است:

گر رود دیده و عقل و خرد و جان تو مرو / که مرا دیدن تو بهتر از ایشان تو مرو (مولوی، ۱۳۸۵: ۸۳۰)

۷- واژگان و اصطلاحات عرفانی

بسیاری از واژگان ، اصطلاحات و گاهی نام آثار عرفانی در شعر شفیعی دیده می‌شود. این واژه‌ها گاه ابزار توصیف پدیده‌های طبیعت شده‌اند ، گاه به عنوان نمادی برای تبیین مفاهیم اجتماعی به کار رفته‌اند و گاهی هم برای ستایش یک شخصیت فرهنگی . ابتدا واژه‌ها را نقل می‌کنیم و سپس به تبیین کاربرد آن‌ها می‌پردازیم :

آواز پر جبرئیل (آئینه: ۲۴۵)، استغنا (آئینه: ۵۱)، اشراق (آئینه: ۱۹ و ۱۷۹، هزاره: ۱۵ و ۴۳۰ و ۴۶۸ و ۴۸۹)، اقلیم هشتم (هزاره: ۱۹۴)، جذبه (آئینه: ۴۶۰، هزاره: ۴۶۹)، خرقة (هزاره: ۴۶۹)، خضر (آئینه: ۱۹ و ۴۹ و ۴۹۵ هزاره: ۶۸ و ۱۶۸)، حال (هزاره: ۴۶۸)، دلق (هزاره: ۴۶۹)، سالک (آئینه: ۱۹ و ۱۹۵)، سُکر (هزاره: ۲۶۰ و ۴۶۸)، سماع (آئینه: ۱۴۲ و ۴۶۰، هزاره: ۷۸ و ۳۸ و ۴۶۸)، سیر سلوک (هزاره: ۲۷۷ و ۴۶۸ و ۴۷۹)، سیمرغ (هزاره: ۱۶۹ و ۱۸۶)، طلب (آئینه: ۵۱ و ۷۸ و ۸۷)، فنا (آئینه: ۴۹ و ۷۸)، قلندر (آئینه: ۴۱۵)، مرشد کامل (آئینه: ۴۹)، مقام (هزاره: ۴۶۹)، مقامات (آئینه: ۷۹)، نیروانا (هزاره: ۴۳۱)، وقت (آئینه: ۴۱۵، هزاره: ۴۶۸)

در شعر «برگ از زبان باد» واژه‌های سالک طریق و خضر ناشناس برای توصیف باد به خدمت گرفته شده‌اند و تصویر زیبایی ایجاد کرده‌اند: «ای باد ای صبورترین سالک طریق / ای خضر ناشناس که گاهی به شاخ بید / گاهی به موج برکه و گاهی به خواب گرد / دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی.» (آیین: ۱۹۰) همچنین باد وزنده و هامون‌نورد را سالک دشت و هامون می‌خواند: «تا که بی‌دغدغه بی‌ابهام / سخنانم را / در حضور باد - این سالک دشت و هامون - / با تو بی‌پرده بگویم که تو را / دوست می‌دارم تا مرز جنون.» (آیین: ۱۹۵)

جای دیگر «سُکر» را برای توصیف دمیدن سحر از دل شب وحشی به کار برده‌است: «ای شب وحشی که در شکافت / می‌شکفتد بیشه‌های بیدار / هندسه‌ی کائنات مسخ است / در تو به دیدار و هم به شنیدار / در تو گذر دارد ارچه مجروح / روح بهار از رگ سپیدار / وز شریان تو لخته لخته / سُکر سحر می‌شود پدیدار» (هزاره: ۲۶۰ و ۲۶۱)

در شعر «از سبز به سبز» (هزاره: ۴۶۸ و ۴۶۹) که سرو در هیئت یک عارف تصویر شده بسیاری از اصطلاحات عرفانی برای این تصویر و تجسم حال سرو به کار گرفته شده‌است، مانند: سیر و سلوک، وقت، حال، سُکر، اشراق، مقام صبر، خرقه، دلق، سماع و جذب.

گل‌های سپید بی‌نام را در سلوک می‌بیند و می‌گوید: «و تهایی روح را در سلوک شمایان رهی نیست / که تعلیم‌تان داده این کیمیا را؟» (هزاره: ۴۷۹)

سماع یکی دیگر از اصطلاحات عرفانی در شعر «کبوترهای من» برای توصیف چرخ زدن و پرواز کبوترها در آسمان استفاده شده: «آن سینه‌سرخان را ببین در آن سماع سبز / بالیدن آمالشان را بالشان را بین» (هزاره: ۳۸۰) همچنین در توصیف تکان خوردن شاخ بید در باد می‌گوید: «از رقص و سماع سبز شاخ بید / شوری افتاد در سکوت باغ» (آیین: ۱۴۲) شفییی در این دو مورد سماع را با صفت سبز همراه آورده‌است که خالی از بار معنایی عرفانی نیست. البته او در بسیاری از ترکیبات دیگر هم از این صفت استفاده کرده که جای تحقیق و تامل دارد از جمله: باور سبز (هزاره: ۲۴۶)، عشق سبز (هزاره: ۲۱۸)، آرامش سبز (هزاره: ۱۵۴)

قلندر که در عرفان «عبارت از ذاتی است که از نقوش و اشکال عادت و آمل بی‌سعادت می‌مجرد و باصفا گشته باشد و به مرتبه‌ی روح ترقی کرده و از قیود تکلفات رسمی و تعریفات اسمی خلاص یافته و دامن وجود خود را از همه درچیده و از همه دست کشیده» (محمد حسین بن خلف تبریزی، ۱۳۶۲، ۳: ذیل قلندر)، در شعر «سلام و تسلیت» (آیین: ۴۱۵) قهرمان و مبارزی اجتماعی است و عاشقی پاک‌باز که برای جامعه و بیداری مردم از همه‌ی هستی‌اش می‌گذرد. البته کاربرد این واژه در کنار «حال» و نیز «صفا» که به گونه‌ای با صوفی مرتبط است، مفهوم عرفانی آن را هم تداعی می‌کند. «صفای وقت تو باد ای قلندر تجرید» (آیین: ۴۱۵)

اقلیم هشتم اصطلاحی است که شهاب‌الین سهروردی، مقتول به سال ۵۸۷ هجری برای اشاره به عالم مثال به کار می‌برد «در این عالم که برزخ میان عالم معقول یا روحانی و عالم مادی است، همه‌ی موجودات مادی و روحانی دارای صورت مثالی هستند. موجودات عالم معقول و روحانی در این جا تجسد می‌یابند و مثل صور رویا صورت پیدا می‌کنند و موجودات عالم مادی که هم ماده و هم صورت دارند در این عالم تروح پیدا می‌کنند و روحانی می‌شوند و مثل صور رویا بدون ماده می‌گردند و به همین علت به این عالم، عالم صور معلقه می‌گویند» (پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۳۶ و ۳۷) شفییی در شعر «موج نوشته‌های دریا» قاره‌ی بی‌قرار عشق را که فراتر از هفت اقلیم کره‌ی خاکی است، اقلیم هشتمین دانسته است: «در جستجوی قاره‌ی بی‌قرار عشق / اقلیم هشتمین ملکوت همین زمین / بی‌توشه راه و قطب نما میرا / بر آب‌های حیرت می‌رانی» (هزاره: ۱۹۴)

نیروانا که یکی از اصطلاحات عرفان بودایی است در لغت به معنی «خاموش» و در آیین بودا آخرین مرحله‌ی سلوک و رسیدن به آگاهی و آرامش مطلق است. حالتی است که در آن آدمی از جهل، شهوات، خشم، خواهش و تمنا و وابستگی‌ها کاملاً تهی شده و به فرزنگی کامل می‌رسد. مشابه مرحله‌ی فنا در عرفان اسلامی. خاموشی در این واژه دو معنی دارد « نخست خاموشی آتش هوا و هوس یا به گفته‌ی عرفای اسلامی مرگ به اراده که انسان را در این جهان به آرامش می‌رساند و دوّم خاموشی چراغ زندگی و مرگ تن. در نظر بودا نیروانای واقعی با پایان زندگی تحقق می‌یابد و انسان به شرط داشتن روان پاک به رهایی و آرامش می‌رسد » (محمدی، ۱۳۷۵: ۱۱۴) شفیع‌ی در شعر «خطابه در حضور مرگ» در مفهوم بودایی یعنی رهایی از وابستگی‌ها و رسیدن به آرامش کامل به کار می‌برد و خطاب به مرگ می‌گوید: «ندانم کجا می‌کشانی مرا؟ / سوی آسمان، یا به خاموش خاک / و یا جانب نیروانا و نور / کجا می‌کشانی نهانی مرا؟» (هزاره: ۴۳۱)

۸- تصویر چراغ حروف، چراغ صدا و چراغ شعر

در شعرهای: «با من بگو چراغ حروف را / تو از کدام سائقه روشن کردی؟ / بردی مرا بدان سوی ملکوت زمین / وین زادن دوباره بهاری بود» (آیین: ۳۴۲)، «آفاق از چراغ صدای تو روشن است / خاموشیت مباد که فریاد میهنی» (هزاره: ۵۴) و «گر چراغ شعر روشن در شب تارم نبود / رای رفتن روی گفتن چشم بیدارم نبود» (هزاره: ۳۹۵)، تشبیهات **چراغ حروف**، **چراغ صدا** و **چراغ شعر** که در آن‌ها حروف، صدا و شعر، امور مربوط به حس شنوایی، به چراغی تشبیه شده، احتمالاً متأثر از گزارش عطار است درباره‌ی ابوالحسین نوری که می‌گوید: «گفتند که چون در شب تاریک سخن گفتی نور از دهان او بیرون آمدی چنانکه خانه روشن شدی» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۶: ۴۵۸ و ۴۵۹) در کلام عطار به شیوه‌ی پوشیده و مضمّر سخن ابوالحسین به نور تشبیه شده که در شب تاریک خانه را روشن کرده‌است. البته این دو تشبیه مبتنی بر حس آمیزی، بویژه «چراغ صدا» از تصاویر زیبای شعر معاصر فارسی به شمار می‌آیند و این تاثیرپذیری هیچ از ارزش هنری آن‌ها کم نمی‌کند.

۹- اسطوره آفرینی از شخصیت‌های عرفانی

شفیعی علاوه بر این که در لابه لای اشعار به گوشه‌هایی از زندگی و اندیشه عارفان و آزاداندیشانی همچون حلاج، عین‌القضات، سهروردی و فضل‌الله حروفی استرآبادی اشاره کرده، بطور مستقل هم درباره‌ی آن‌ها شعر سروده‌است. او در این شعرها صرفاً به گزارش تاریخ و توصیف زندگی و شخصیت آن‌ها نپرداخته بلکه آن‌ها را از تاریخ گرفته و با جامعه و انسان امروز پیوند زده و به اسطوره‌های آگاهی و آزاداندیشی و مبارزه با بی‌عدالتی بدل کرده‌است. در مقدمه‌ی دفتر «شبخوانی» درباره‌ی این شخصیت‌ها می‌گوید: «اما در این لحظه ایران در جانب اسلامیش و با فرهنگ اسلامیش با عین‌القضات و حلاج و سهروردیش و با فضل‌الله حروفی تبریزیش و هزاران هزار دیگرش بیا تا خیابانی و کوچک خان و دهخدایش بسیار مقدّس تر است از ایران هوشتر و کورش کبیر و مردی که بر دریا تازیانه می‌زند و در آن جانب هم آن قسمتی را دوست دارم که در دوره‌ی اسلامی حیات خود را استمرار داد. مثل سیاوش و رستم و نه آن‌ها که از میان سنگ نوشته‌های احتمالاً موهوم سر به‌درآورده اند.» (بشر دوست، ۱۳۸۶: ۱۶۸) بنابراین گزینش این شخصیت‌ها بر مبنای بینشی خاص و نگاهی از سر آگاهی و اشراف بر تاریخ فرهنگ ایران قبل و بعد از اسلام صورت گرفته‌است.

شفیعی تأثر خویش از حوادث جامعه و رنج و گرفتاری انسان معاصر را برای رسیدن به آزادی و مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی، در این اسطوره‌ها به گونه‌ای بیان کرده که خواننده با آن‌ها همدلی می‌کند. او «بحران روحی خویش را در سه سطح با آن‌ها پیوند می‌زند: ۱- آن‌ها با شاعر درد مشترک دارند ۲- تجربه‌ی پویایی فرهنگ ایرانی در آن‌ها تداوم می‌یابد

۳- آن‌ها با بحران همیشگی انسان در رویارویی با دشواری‌های هستی همچون مرگ و زندگی و عشق و وطن و عدالت و... مواجه‌اند. «(فتوحی، ۱۳۸۶: ۲۹۴)

در شعر «حلاج» که برای حسین بن منصور حلاج، عارف مقتول به سال ۳۰۹ هجری سروده شده، پس از ارائه‌ی تصویری از او با گیسوانی ابرگون و انال‌الحق‌گویان و اشاره به ماجرای بر دار شدنش، با توجه به اسطوره‌ی ققنوس که پس از سوختنش بچه‌ی ققنوس از خاکسترش سر برمی‌آورد، می‌گوید: نام تو ورد زبان‌هاست، هنوز مستان و رندان نیشابور آوازهای سرخ تو را ترجیح‌وار زمزمه می‌کنند، چرا که «خاکستر تو را / باد سحرگهان / هر جا که برد / مردی ز خاک رویید.» (آئینه: ۲۷۷) از همین روی هنوز مرده‌ی حلاج برای صاحبان قدرت و بیدادگران مایه‌ی پرهیز و اجتناب است.

شفیعی علاوه بر این شعر در لابه‌لای شعرهای دیگر هم به گوشه‌هایی از زندگی او اشاره می‌کند. در شعر «بار امانت» می‌گوید: «نعره‌های حلاج / بر سر چوبه‌ی دار / به کجا رفت کجا؟» (آئینه: ۵۰۸) نعره‌های حلاج اشاره دارد به بخشی از گزارش *تذکره‌الاولیا* درباره‌ی بر دار شدن حلاج که می‌گوید: «پس در راه که می‌رفت می‌خرامید. دست‌اندازان و عیاروار می‌رفت، با سیزده بند گران. گفتند این خرامیدن چیست؟ گفت: زیرا که به نحرگاه می‌روم و نعره می‌زد و می‌گفت: ندیمی غیر منسوب الی شیئی من الحیف / سقانی مثل ما یشرب کفعل الضیف بالضيف / فلما دارت الکاس دعا بالتطع والسيف / کذا من یشرب الراح مع التین بالضيف (عطار نیشابوری، ۱۳۷۶: ۵۷۵ و ۵۷۶)

در شعر «هنزهری دوم آهوی کوهی» هم به سوزاندن و بر باد دادن خاکستر حلاج اشاره می‌کند: «گرد خاکستر حلاج و دعای مانی... / می‌نمایند در این آینه رخسار مرا» (هزاره: ۱۹) که بنا به روایت *تذکره‌الاولیا* «آن روزش بکشتند و دیگر روزش بسوختند و سوم روزش به باد بردادند» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۶: ۵۷۵)

همچنین در شعر «کبریت‌های بی‌خطر» که در حقیقت هجونه‌ی اهل قدرت است با اشاره به ماجرای قتل حلاج، از او به عنوان یکی از مبارزان با اهل قدرت و ظالمان، هم‌صدا با حافظ و خیام یاد می‌کند و خطاب به اهل قدرت می‌گوید: «در قصر قیصران و عصر خدایگانی / با نطع سبز جلد در پای دار حلاج / در هامش کتاب قدرت همیشه حاضر / در لحظه‌های بسیار / سنجیده‌ام شمارا» (هزاره: ۱۱۷ و ۱۱۸)

در دو شعر *مزمور اول* و *دوم* که «دو سوگ سروده برای عین‌القضات همدانی» است، با اشاره به بعضی اندیشه‌ها و بی‌پروایی‌ها و تعبیر او همچون: نور سیه‌فام ابلیس (عین‌القضات، ۱۳۸۶: ۱۱۸)، کفر ابلیس (پیشین: ۲۰۹) و ابلیس‌ستایی، و نیز نحوه‌ی قتل او با آتش و نفت و بوریا، علت به صلیب کشیده شدنش را عشق می‌خواند و از زبان او می‌گوید: «من نه به خود رفتم آن طریق که عشقم / از همدان تا صلیب راهنمون بود» (آئینه: ۴۸۸) و او را در چهره‌ی قهرمانی معرفی می‌کند که در راه عشق شهید شده‌است. عشق، همان چیزی که به نظر عین‌القضات «حیات از عشق می‌شناس و ممات بی‌عشق می‌یاب» (۱۳۸۶: ۹۸)

در شعر نور زیتونی (آئینه: ۵۰۳) که سوگ سروده‌ای است برای شهاب‌الدین سهروردی، مقتول به سال ۵۸۷، ضمن اشاره به قتل وی در شهر حلب و این که آواز و افکارش در جهان گنجا ندارد، با کاربرد واژه‌های نور و ظلمت و نور زیتونی که نه شرقی ست و نه غربی، مقتبس از آیه‌ی شریفه‌ی «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَ لَّا غَرْبِيَّةٍ» (نور/۳۵)، که سهروردی از شجره‌ی مبارکه‌ی زیتون به قوه‌ی فکر، و از نه شرقی و نه غربی، به نه عقل محض و نه هیولای محض بودن تعبیر می‌کند (پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۲۵۷)، به حکمت اشراق سهروردی که ترکیبی است از اندیشه‌های حکمای یونان قبل از ارسطو و هرمس حکیم و حکمت ایران باستان و عقیده‌ی نور و ظلمت که زرتشت آورنده‌ی آن بوده‌است (پیشین: ۱۵)، اشاره می‌کند و او را عاشق می‌خواند. در «سوگ‌سرودی دیگر برای سهروردی اشراق» هم که در مجله‌ی *بخارا*، شماره‌ی

۷۴ چاپ شده ، با لحنی سرشار از اندوه و حسرت از مرگ او یاد می کند و با اشاره به بعضی آمال و اندیشه‌هایش می گوید :
 « می خواست در سراسر آفاق / شمشیر بر قضا و قدر کشد » و « از خون خود مرکب سرخی / آورد بهر عصر / تا نقشه‌ی
 جدید زمین را / بی مرز اعتقاد و / بی مرز رنگ‌ها / انسان دوباره دور ز خوف و خطر کشد »
 شعر « از محاکمه‌ی فضل‌الله حروفی » (آیین: ۴۹۰) از دیگر شعرهایی است که به انقلابی دیگر تاریخ فرهنگ اختصاص
 دارد. فضل‌الله حروفی استرآبادی مقتول به سال ۸۰۴ هجری ، موسس فرقه‌ی حروفیه ، بر این باور بود که همه‌ی اشیاء قائم
 به حروفند ، هر کس خواص حروف را بداند همه‌ی اشیاء مسخر او می شوند و همه‌ی اسرار قرآن و احکام و سر قیامت و مبدا
 و معاد و هر چه بوده و خواهد بود ، در پرده‌ی ۳۲ حرف فارسی مستور است.

وی رسالت خاص خویش را در این می داند که توانسته عاقبت معنای اشیاء و اصولا معنای باطنی و حقیقی اساطیر و
 احکام مثبتیه‌ی مذهبی را آشکار سازد و ادعا داشت که معانی باطنی و حقیقی حروف و کلمات قرآن بر او ظاهر شده و
 داستان نجات و هدایت بشر دارای سه مرحله‌ی اساسی است : نبوت ، ولایت و الوهیت . و با ظهور او مرحله‌ی الوهیت آغاز
 شده است (رفیعی، ۱۳۷۶: ۲۴۳-۲۴۵) شفیعی در این شعر از فضل‌الله در حال تازبانه خوردن می پرسد : تو با این اندیشه‌ی
 تاویل حروف کجای تاریخ را می خواهی تغییر دهی؟ قصر قیصر و تاج خاقان - دو نماد خودکامگی و ظلم - را می خواهی
 تغییر دهی؟ فضل‌الله می گوید : « من این عفونت رنگین را / به آب همه‌مه خواهم شست / که واژه‌های من از دریا / می آیند
 » (آیین: ۴۹۱) پرسش سه بار تکرار می شود و پاسخ‌های فضل‌الله این است که باران دوباره خواهد بارید ، مسافری در راه
 است که بادبان‌ش از ارغوان و ابر پر است ، ظلمت بیرون افکنده می شود ، مسافرانی می آیند که سپیده دم را بر دوش
 می کشند و شب را با واژه‌هایشان سوراخ می کنند .

در پاسخ‌های فضل‌الله « باران » نماد تغییر و دگرگونی ، « ظلمت و شب » نماد بیداد و خفقان ، و « سپیده دم » در مقابل
 شب نماد بیداری و آگاهی است . این پاسخ‌ها از زبان او بیان گر آن است که فضل‌الله این شعر یک مصلح اجتماعی و به
 دنبال یک تحول اجتماعی است او می خواهد نظام اجتماعی ظالمانه را تغییر دهد و در واقع هدفش احیای حقوق انسانی
 است.

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می دهد که گنجینه‌ی میراث صوفیه برای شفیعی کدکنی صرفاً سرمایه‌ای نیست که بخواهد از آن
 هزینه کند و سخنش را بیاراید و برغنی و اعتبار کلام خویش بیفزاید. هر چند حضور این پشتوانه‌ی فرهنگی بر ارزش و
 اعتبار شعر می افزاید ، اما رابطه‌ی شعر شفیعی و این میراث فرهنگی یک رابطه‌ی دو سویه است : از طرفی آن میراث به شعر
 شفیعی عمق معنایی و غنای زبانی می بخشد و از طرفی هم آن میراث از زیر گرد و غبار تاریخ به در کشیده می شود و در
 آیینیه‌ی شعر شفیعی با چهره‌ای تازه و نو رخ می نماید. واژگان و اصطلاحات عرفانی با همان مفهوم عرفانی به کار نمی روند
 بلکه معمولاً به خدمت مفاهیم اجتماعی درمی آیند . شفیعی میراث صوفیه و رخدادهای مربوط به زندگی عارفان را به نظم
 نمی کشد بلکه به اسطوره‌ها و نمادهای عرفانی بیشتر وجهی اجتماعی می بخشد و آن‌ها را به عنوان انسانی انقلابی و مبارز
 برای احیای حقوق انسانی در جامعه‌ی امروز معرفی می کند. از همین روی از میان صوفیان به شخصیت‌هایی پرداخته که
 همگی قربانی افکار و اندیشه‌های شورشی و ساختارشکن خود و از طرفی خودکامگی اهل قدرت و جهل عوام شده اند ؛ مانند
 عین‌القضات ، سهروردی و حلاج . همچنین نمادهای عرفانی هم به خدمت مفاهیم اجتماعی و سیاسی درمی آیند .

منابع

- بشردوست ، مجتبی ۱۳۸۶. در جستجوی نیشابور ، تهران : ثالث و یوشیج.
- پورنامداریان ، تقی، ۱۳۸۷. «سیری در هزاره‌ی دوّم آهوی کوهی»، در سفرنامه‌ی باران ، به اهتمام حبیب‌الله عباسی، تهران : سخن ، ص ۱۳۶- ۱۷۱.
- ۱۳۸۲(الف) ، گم‌شده‌ی لب دریا، تهران : سخن بور ۹۲ دانشگاه زنجان
- ۱۳۸۲ (ب) ، دیدار با سیمرخ ، تهران : پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۱۳۸۵ . داستان پیامبران در کلیات شمس ، ج ۱، تهران : پژوهشگاه علوم انسانی.
- ۱۳۹۰. عقل سرخ ، تهران : سخن.
- حافظ ، شمس‌الدین محمد، ۱۳۷۷. دیوان ، تصحیح قزوینی و غنی ، به اهتمام ع. جربزه دار ، تهران : اساطیر.
- دهخدا ، علی اکبر ۱۳۷۷. لغت نامه ، ۱۵ ج ، انتشارات دانشگاه تهران.
- رفیعی ، علی، ۱۳۷۶. «حروفیه» ، آمده در دایره‌المعارف تشیع ، زیر نظر احمد صدر حاج سیدجوادی و دیگران ، ج ۶ ، ص ۲۴۳-۲۴۵. تهران : نشر شهید سعید محبی.
- شفیعی کدکنی ، محمدرضا ، ۱۳۷۶. آینه‌ی ای برای صداها ، تهران : سخن.
- ۱۳۷۶. هزاره‌ی دوّم آهوی کوهی ، تهران : سخن.
- ۱۳۸۸. این روزها بهار و بتفشه... (۴۱ شعر عیدی شفیعی کدکنی به دوستان شعر فارسی) ، مجله‌ی بخارا ، شماره ۷۴ ، سال یازدهم ، ص ۱۱-۳۵
- ۱۳۹۰ ، با چراغ و آینه ، تهران : سخن.
- عزیزالدین نسفی ، ۱۳۸۶. کتاب الانسان الكامل ، به تصحیح ماریژان موله ، تهران : انتشارات طهوری و انجمن ایران شناسی فرانسه.

- عطار نیشابوری ، ۱۳۷۶. تذکره الاولیا ، از روی نسخه نیکلسون ، تهران : بهزاد.
- ۱۳۸۳ . منطق الطیر ، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی ، تهران : سخن.
- ۱۳۸۶ . مصیبت نامه ، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی ، تهران : سخن.
- عین‌القضات همدانی ، ۱۳۸۶. تمهیدات . تصحیح عقیف عسیران . تهران : منوچهری .
- ۱۳۶۲. نامه ها ، ۳ج، تصحیح علینقی منزوی و عقیف عسیران ، تهران : منوچهری و زوآر.
- فتوحی ، محمود ۱۳۸۶. بلاغت تصویر ، تهران : سخن.
- قشیری ، ابوالقاسم ۱۳۷۵. ترجمه‌ی رساله‌ی قشیریه ، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر ، تهران : علمی فرهنگی.
- محمد حسین خلف تبریزی ۱۳۶۲. برهان قاطع ، به اهتمام دکتر محمد معین ، ۵ ج ، تهران : امیر کبیر.
- محمدی ، محمد حسین ، ۱۳۷۵ . فرهنگ تلمیحات در شعر معاصر ، تهران : میترا.
- محمی‌الدین بن عربی ، ۱۳۸۱/۱۹۶۱. ترجمان الاشواق ، بیروت
- معین ، محمد ، ۱۳۷۱ ، فرهنگ فارسی ، ۶ج ، تهران : امیر کبیر
- مولوی ، جلال‌الدین محمد ۱۳۸۰، مثنوی ، تصحیح عبدالکریم سروش ، تهران : علمی فرهنگی.
- ۱۳۸۵. کلیات شمس تبریزی ، تهران : امیر کبیر.
- نجم‌الدین رازی ، ۱۳۷۴ . مرصادالعباد ، تصحیح محمدامین ریاحی ، تهران : علمی فرهنگی.
- نیکلسون ، رینولدا، ۱۳۸۲ ، تصوف اسلامی و رابطه‌ی انسان با خدا ، ترجمه‌ی محمدرضا شفیعی کدکنی . تهران : سخن .
- هجویری ، ابوالحسن ، ۱۳۸۵. کشف‌المحجوب ، تصحیح محمود عابدی ، تهران : سروش.

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



عضویت در خبرنامه



فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



PROPOSAL
پروپوزال

پروپوزال نویسی و پایان نامه نویسی

دکتره تهرانی

کارگاه آنلاین
پروپوزال نویسی و پایان نامه نویسی



روش تحقیق و مقاله نویسی علوم انسانی

دکتره تهرانی

کارگاه آنلاین
روش تحقیق و مقاله نویسی علوم انسانی



ISI
Scopus

آشنایی با پایگاه های اطلاعات علمی بین المللی و ترند های جستجو

دکتره تهرانی

کارگاه آنلاین آشنایی با پایگاه های اطلاعات علمی بین المللی و ترند های جستجو